

حقایق سیاسی یا جعل تاریخ؟

(در حاشیه دفاعیه هاشم رضایی از سازمان "انقلابی" زحمتکشان کردستان ایران)

اخیرا هاشم رضایی مطلبی را تحت عنوان "صلاح مازوجی با سلاح "کمونیسم کارگری"(1)، نوشته است که در قسمت پایانی نوشته‌اش مینویسد: " **نسلهای بعدی** را، باید با حقایق سیاسی پرورده کرد نه خلاف آن".

من هم به عنوان "نسل بعد"، میخوام گوشه کوچکی از حقایق سیاسی‌ایی که من را پرورده کرده است برای همنسلهای خود، نسلهای بعد و همچنین نسلهای قبل از من، که تاریخ مبارزاتی خود را فراموش کرده‌اند (یا شاید، میخوانند فراموش کنند و یا به نفعشان نیست) و در تلاش برای جعل آن هستند، بیان کنم و قضاوت را به همنسلهای خود و نسلهای آینده وگذار میکنم.

جعل تاریخ کومهله و حزب کمونیست

هاشم در نوشته‌اش، سرسختانه تلاش بر این دارد که با مارک و مهر زدندهای بی‌اساس تاریخ کومهله و حزب کمونیست ایران را جعل کند. ایشان سراسیمه تلاش برآن دارند که با تحریف این تاریخ به سیاستهای جدید سازمان "انقلابی" زحمتکشان کردستان ایران(2) رنگ و بویی دهد، انگاری که روزیشان در گرو حمله به کومهله، حزب کمونیست ایران، انسانهای کمونیست و جعل تاریخ یک جنبش وسیع توده‌ایی گره خورده است.

اگر یک مورخ سالم و صادق اگرچه کمونیست هم نباشد، بخواهد تاریخ کومهله را به نگارش درآورد، حتما خواهد نوشت که مؤسسين کومهله آدمهای چپ و کمونیستی بودند که برای برقراری یک جامعه آزاد و برابر و به دور از هر نوع تبعیض، تلاش میکردند. حتما خواهد نوشت که رهبران کمونیست کومهله همراه با توده زحمتکش و کارگر در کردستان، برای دفاع از حرمت انسانی با چه جانفشانیهایی مبارزه میکردند. حتما خواهد نوشت که، وجود رهبران کمونیست کومهله، از جمله فواد مصطفی‌سلطانی‌ها، به کومهله آن چنان محبوبیتی داد که کومهله را در یک پروسه کوتاه مدت، به یک جریان عظیم اجتماعی تبدیل کرد. بحث من تقدس دادن به کومهله به عنوان یک جریان لانظیر نیست. بحث من دفاع از میراث کومهله و تاریخ

انسانهای کمونیست و شریفی است، که در سنگرهای جنگ با ارتجاع اسلامی و در زندانهای رژیم اسلامی و پای جوخه‌های اعدام سربلندانه و با شعار "زنده باد سوسیالیسم" جان عزیزشان را برای تحقق آرمان سوسیالیستیشان، برای دنیایی برابر، انسانی و آزاد از دست دادند. گرچه دستهای زیادی در تحریف این تاریخ در کار بوده‌اند و حکومت اسلامی، طرفداران رژیم سلطنت، حزب دمکرات و ارتجاع محلی، قریب به سه دهه در تلاش هستند، تا با تمام نیروی‌ای که در اختیار دارند این تاریخ را محو کنند، اما توده زحمتکش و کارگر در کردستان به وضوح میدانند که امروزه هر چیز مثبت و با ارزشی را که در آن جامعه اسم ببریم، مهر کومه‌له بر روی آن حک شده است. اگر از کمونیسم حرف بزنید، فوراً اسم کومه‌له در اذهان تداعی میشود. کارگرانی که از حق خود دفاع میکنند فوراً مهر کومه‌له بودن به آنها میزنند. جمال چراغ‌ویسی، فعال کارگری را به جرم کومه‌له و حزب کمونیست بودن اعدام کردند و تعداد زیادی را به همین جرم سالها زندانی کردند و هنوز هم میکنند. این تاریخ به خودی خود و یک شبه اتفاق نیفتاده است. این مهم را هاشم و همفکرانش به خوبی میدانند. حداقل چندین کمونیست با شعار "زنده باد سوسیالیسم" در بغل دست هاشم جان باخته‌اند. اما سوال اینجاست که چرا هاشم این واقعیات را انکار میکند و در تلاش برای تحریف آن است؟!

شکست پروژه "سازمان زحمتکشان"

برای روشنتر شدن بحث، قسمتی از دفاعیه هاشم از "سازمان زحمتکشان کردستان ایران" به بهانه نقد از نوشته صلاح مازوجی تحت عنوان "سرنوشت تراژیک شکست خوردگان" (3) را با هم مرور میکنیم تا دریابیم نگرانی هاشم از چیست؟ هاشم مینویسد: "یکی از خصوصیات مثبت کومه‌له بطور عام، در برخورد به دوستان، هواداران و فعالین سابق کومه‌له و کسانی که صفوف آنرا ترک میکردند، احترام به ارزشهای انسانی و شیوه دوستانه و صمیمانه به این طیف بود(حال اگر از موارد استثنایی خلاف این بگذریم). (این یکی را خوب آمدی). و همین برخورد، یکی از عوامل اساسی پیوند نزدیک و تنگناتنگ کسانی بود که صفوف نظامی کومه‌له را ترک کرده و به شهرها و روستاهای خود در کردستان برگشته بودند، این طیف هم اکنون هم، (تا جاییکه اطلاع داشته باشم) همچنان فعالین عرصه مبارزات سیاسی کردستان هستند."

بدین شیوه هاشم رضایی بعنوان کادر خجول و شرمگین سازمان زحمتکشان در ابتدای نوشته تحت این عنوان که " وارد مجادلات ص. مازوجی با سازمان زحمتکشان کردستان ایران(کومه له) نمیگردم" میخواهد از زیر بار مسئولیت شکست‌های پی در پی سیاسی این جریان شانه خالی می کند. این در حالیست که نزدیک به هفت سال آزار است، در دفاع از سیاستهایشان سینه چاک می کند. در

ادامه مطلب نیز به تحریف و جعل حقایق روی آورده و این متد را که در مکتب این سازمان آموخته است، تا آخر پیگیرانه بکار می بندد. هر کس نوشته "سرنوشت تراژیک شکست خوردگان" را خوانده باشد اگر ریگی به کفش نداشته باشد، به روشنی در می یابد که صلاح مازوجی در پاراگراف مورد نظر آقای رضایی، از "طیفی از دوستداران، اعضا و کادرهای سابق کومه‌له" صحبت به میان آورده است که موضعی وحدت طلبانه داشته اند وحتی در مورد همین طیف می‌نویسد که "بعضا از سر دلسوزی اما با نگرشی سطحی که از روند انشعاب داشتند این موضع وحدت طلبانه را اتخاذ کردند." بنابراین مسئله کاملا روشن است. منظور صلاح مازوجی بهیچوجه تمام دوستداران، اعضا و کادرهای سابق کومه‌له نیست. هاشم رضایی می خواهد ابتدا آب را گل آلود کند تا بلکه بعدا بتواند از آن ماهی بگیرد.

نویسنده "سرنوشت تراژیک شکست خوردگان" همانجا که از این طیف سخن می گوید دوباره می نویسد، " اما جمعی دیگر که به کنه و ماهیت واقعی اختلافات پی برده بودند بشیوه ای آشکار و بعضا نهان و دور از انظار اما آگاهانه با برجسته کردن مسائل و اختلافات تشکیلاتی و با برخورد جانبدارانه به منشعبین برای وحدت دوباره تلاش می کردند، تا بلکه از راه وحدت دوباره رادیکالیسم کومه‌له را رقیق تر کنند و به یاری جریان راست منشعب از کومه‌له، سر کومه‌له کمونیست را برای همیشه زیر آب کنند" در اینجا منظور نویسنده ، دقیقا هاشم رضایی و وحدت طلبان امثال اوست. صلاح مازوجی در این سطور می خواهد نقاب از چهره اپورتونیست هایی بردارد که در مخالفت با کمونیسم و کومه‌له و جانبداری از سازمان زحمتکشان در آن مقطع پرچم وحدت طلبی را بر افراشتند. بی دلیل نیست که هاشم رضایی چنین بر آشفته است، این برآشفته‌گی نشان از آن دارد که تیر به نشان خورده است و برای همین است که هاشم رضایی برای جعل حقایق به قلم فرسایی پرداخته است. ایشان در پروژه آستی به نفع سازمان زحمتکشان شکست خورده‌اند.

هاشم رضایی در سطور پایین تر عوامفریبانه این سؤال را پیش می کشد که، " آن بخش که به حزب کمونیست ایران پیوستند جزو کدام طیف بودند "سطحی نگر" یا "یاران جریان راست منشعب از کومه‌له"؟" هاشم پاسخ این سؤال را بخوبی می داند. اما اپورتونیسم بیکرانیش، اجازه این را نمی دهد که پاسخی رک و سر راست به این سؤال بدهد. پاسخ روشن است، این 150 نفری که به کومه‌له و حزب کمونیست پیوستند و بسیار دیگری که هنوز به تشکیلات نپیوسته اند، بر خلاف هاشم رضایی و همفکرانش وحدت طلب نبودند، اینها در یک شرایط حساس تاریخی، زمانی که احساس کردند که کومه‌له بعنوان بخشی از سرمایه زندگیشان به همبستگی و وجود آنها نیاز دارد، زمانی که احساس کردند یک جریان کاملا راست بورژوائی به یاری و پشتوانه هاشم رضائی‌ها، خیال سرقت نام کومه‌له را دارند، موضعی جانبدارانه گرفتند و با اعلام همبستگی و پیوستن به کومه‌له، سهم خود را در به شکست کشاندن

پروژه سرقت نام کومه له ایفا کردند. بیانیه اعلام همبستگی و پیوستن این 150 نفر به کومه‌له و حزب کمونیست چنان صریح و روشن است که جایی برای تحریف باقی نگذاشته است.

بنا بر این حقایق روشن است. هیچ گسستی با کسانی که صفوف تشکیلات کومه‌له را ترک کرده اند و اکنون در شهرها، روستاهای کردستان و یا در خارج کشور هستند و هنوز خود را کومه‌له می‌دانند و علیرغم هر اختلاف یا انتقادی که دارند خود را به آرمانهای کومه له وفادار می‌دانند، صورت نگرفته است و همین واقعیت است که پروژه ربودن نام کومه‌له، از جانب سازمان زحمتکشان را به شکست کشانده است. اما این حقیقت هم روشن است که هاشم رضایی و همفکران وی دیگر جزو جنبش کومه‌له نیستند و در اینجا اگر گسستی در پیوند هاشم رضایی و همفکرانش با کومه‌له روی داده است، این را باید به حساب انتخاب سیاسی خودش بگذارد، نه به حساب تجدید نظر کومه‌له در سنت های ارزشمند تاکنونی. هاشم رضایی انتخاب خود را کرده است او کادر و قلم زن خجول سازمان زحمتکشان است.

هاشم رضایی مانند استادش عبدالله مهدی بمحض اینکه خواستند موضع فرد یا جریانی را به خاطر کمونیست بودنش مورد حمله قرار دهند، بلافاصله آن را به کمونیسم کارگری منتصب می‌کنند. که البته در اثر شفافیت و روشن بینی سیاسی کومه‌له این نوع شگردها چنان تارنما شده اند که حتی کومه‌له‌ها هم آن را جدی نمی‌گیرند.

اما چرا هاشم رضایی خود را در این مخصصه گرفتار ساخته است؟ چرا رسماً به سازمان زحمتکشان نمی‌پیوندد؟ با این دلیل که پروژه سازمان زحمتکشان کردستان ایران برای ربودن نام کومه‌له با شکست روبرو شده است. اگر این جریان اعتبار کومه‌له را پشت سر خود می‌داشت هاشم رضایی علیرغم هر مرزبندی اخلاقی و یا ملاحظات انتقادی که داشت به این جریان می‌پیوست. علت سردرگمی و بحران هاشم رضایی را باید در همین واقعیت جست.

اما باز به نگرانی هاشم برگردیم.

این نگرانی هاشم قابل درک است و حقیقتاً به درستی اشاره میکند که کومه‌له برخوردار از مشابه با کسانی که اخیراً صفوف کومه‌له را ترک کردند، نداشت. چرا که این دوستان از همان موارد استثنایی هستند که خود هاشم به آن اشاره میکند. اینجاست که، هاشم زیرکانه خود را از نوشتن استثنای بودن این موارد معاف میکند و از دلایل ترک صفوف کومه‌له و سیاست جدید سازمان زحمتکشان سخنی به میان نمی‌آورد. کومه‌له به مثابه یک جریان توده‌ای، همه جور گرایش‌ها در آن موجود بود. از انسانهایی که از دست آدمکشان جمهوری اسلامی فرار کرده بودند، کارگران معترض، انسانهای کمونیست، زنان به جان آمده از فرهنگ حاکم ضد زن، ناسیونالیستهای ناراضی از حزب دمکرات، و جوانانی که سیاستهای شیرین، جذاب و برخوردار انسانی کومه‌له، آنها را به خود جذب میکرد، همه و همه دور کومه‌له جمع

شده بودند (اینجاست که باید از هاشم پرسید، از کدام طیف بودید؟!)، اما رهبران کومه‌له انسانهای کمونیست و آگاهی بودند که برای به قدرت رساندن طبقه کارگر، برقراری یک جامعه سوسیالیستی، برای رهایی انسان از دست مذهب و توحش، برای دفاع از حقوق زنان و کودکان و برای نجات انسان از دست استثمار مبارزه میکردند. اگر قبلاً دوستداران و کسانیکه صفوف کومه‌له را ترک میکردند، نه در ضدیت با کومه‌له و کمونیست، بلکه بخاطر شرایط سخت و طاقت‌فرسایی بود که بایستی متحمل میشدند، همچنانکه پیشتر گفتم بنا به وجود گرایش‌های مختلف در کومه‌له، عده‌ایی این تحمل را نداشتند، عده‌ایی مسؤل خرج یک خانواده بودند، عده‌ایی از لحاظ جسمانی این سختیها را تحمل نمیکردند و هزاران دلیل قابل قبول و منطقی دیگر. ارج دادن به زحمات و برخورد انسانی به این طیف، شایسته آنان است. اما ترک صفوف کومه‌له از طرف این دوستداران قدیم، از زاویه دیگری بود. این انشعاب از سر دلسوزی برای کومه‌له نبود، استفاده از نام کومه‌له تنها به خاطر محبوبیت کومه‌له است و این را هاشم و رهبرانش به خوبی میدانند که اگر محبوبیتی در بین مردم داشتند، همین کومه‌له‌ایی بودن آنها بود. با این حال آیا میتوان پیوند نزدیک و تنگاتنگ، با این دوستداران قدیمی که صفوف کومه‌له را ترک کردند داشت؟ (اگر هاشم این زحمت را متقبل میشد و دلایل ترک صفوف کومه‌له از جانب این دوستان قدیمی را صادقانه مینوشت، شاید لزومی بر نوشتن چند سطر زیر نبود. این را برخلاف میل باطنی خود و بنا به درخواست خود هاشم که خواهان پرورده کردن نسلهای بعد با حقایق سیاسی است، مینویسم. از آنجا که هاشم حافظه خود را از دست داده است، من باید از گذشته هاشم و همفکرانش هم دفاع کنم.) برای یادآوری و کمک به هاشم در پیدا کردن حافظه خود، من فقط به چند نکته اساسی اشاره میکنم.

سالهاست که فقر و نداری، تورم، گرانی، سرکوب، اختناق، سنگسار، شکنجه، اعدام، زندان و ... بر سر مردم بیگناه سنگینی میکند. سالهاست که توده زحمتکش و در رأس آن کارگران، جوابگوی نیاز بچه‌هایشان نیستند، خوابیدن با شکم سیر از رویاهای شیرینشان است، سالهاست که استبداد و اختناق اسلامی زندگی را از مردم گرفته است، سالهاست که توده مردم هیچ راهی بجز سرنگونی رژیم اسلامی برای تحقق اهداف و خواسته‌هایشان نمی‌بینند. این رژیم به حکم ماهیتش پذیرای هیچ نوع اصلاحاتی نیست. این رژیم نمیتواند کوچکترین خواسته‌های مردم را برآورده کند. رژیم اسلامی نمیتواند از طریق اصلاحات به حکومتی مورد دلخواه توده مردم قرار بگیرد و امکان آزادیهای اجتماعی، سیاسی و ... را برای مردم فراهم کند. حال گردانندگان این شو، خاتمی باشد و یا هر مهره دیگری. در طول دوران هر سه ریاست جمهوری و زیر سایه حکومت شومشان، روز به روز سفره مردم زجر دیده خالی و خالی‌تر می‌شود. هیچ تغییری در ماهیت این رژیم از بدو تولدش بوجود

نیامده است و نخواهد آمد (به استثناء بار منفی آن). این رژیم، کارهای ناتمام رژیم قبل را تکمیل کرد، زندانهای خود را رنگین و مملو از انسانهای بیدفاع کرد. اگر قبلاً در دادگاههای دو یا سه دقیقه‌ای شمار زیادی از انسانهای شریف و آزادیخواه را تیرباران میکرد، امروز هم در روز روشن زبان کارگران معترضی که فقط در تلاش برای ایجاد تشکلشان هستند را می‌برد. هنوز مدت زمان زیادی از به قتل رساندن یک جوان مهابادی به اسم " شوانه سید قادری"، به یک شیوه قرون وسطایی (دیدن تصاویر این جنایت، دل هر انسانی را خون میکند) و به دنبال آن اعتراضات گسترده مردم کردستان و حرکت به موقع کومه‌له و تجدید پیمان مردم کردستان با سنتهای شیرین و انسانی کومه‌له، نمیگذرد. (جهت اطلاع، سازمان زحمتکشان این حرکت توده ای که به فراخوان کومه‌له صورت گرفت را بایکوت کرد). اگر کسی بخواهد جنایتهای جمهوری اسلامی را بنویسد هزاران صفحه کاغذ میخورد. پس با این تعریف اگر تاکتیک جدیدی از سوی بورژوازی ایران صورت میگیرد فقط و فقط در جهت حفظ بقاع خود است. شخصیت‌های مقبول کرد جناح دوم خردادی از جمله بهالدین ادب‌ها نمیتوانند نمایندگان واقعی مردم کردستان باشند. بهالدین ادب سرکوب مردم کردستان را نمایندگی میکند. ایشان نماینده مستقیم رژیم در جهت خفه کردن هر صدای اعتراض و آزادیخواهی در کردستان است. (این واقعیت را مردم کردستان و بخصوص سنجیدگیها میدانند) تشکیل جبهه متحد کرد، کمیته‌های دفاع از سنتهای کردی، تلاش برای تدریس زبان کردی و مواردی از این قبیل مشکل مردم کردستان نیست. خیلی وقت پیش آنهایی که به عنوان نماینده مردم در مجلس شورای اسلامی حضور داشتند، این مشکلات را مطرح کردند. علی پرتوی که دو یا سه دوره به عنوان نماینده مردم شهرستانهای سقز و بانه به مجلس شورای اسلامی راه یافت، با لباس کردی به مجلس میرفت و خواستار آموزش به زبان کردی بود. در یک کلام تمام استراتژی جریان‌ات ناسیونالیست کرد، را در مجلس شورای اسلامی بدون هیچ مشکلی مطرح میکرد. اما آنچه که واقعیت دارد این است که، بیکاری، گرسنگی عدم احساس امنیت و به رسمیت نشناختن حرمت انسانی از طرف حاکمان اسلامی، از جمله مشکلاتی هستند که مردم با آن دست و پنجه نرم میکنند. محبوبیت کومه‌له در گرو مبارزه با اینگونه ناعدالتیها شکل گرفت. در چنین شرایطی مذاکرات با شخصیت‌های امین و اطلاعات جمهوری اسلامی، و تلاش برای کسب قدرت از این طریق، بخشودنی نیست. این توهین و اهانت به مردم و کومه‌له است. این توهین به مردمی است که مرگ عزیزانشان را به دست جلادان اسلامی دیده‌اند. این نوع سیاست، سیاست کومه‌له نبوده و نیست. کومه‌له نماینده بیشتر از دو هزار جانباخته کمونیست و انقلابی است. این را مطمئن هستم که حداقل چند نفری در کنار هاشم و رهبران هاشم، در حین جانباختن و در آخرین کلماتشان، به آنها یادآور شده‌اند که "تا نابودی رژیم اسلامی و برقراری یک جامعه انسانی مبارزه کنید و جای خالی ما را پر کنید." اما هاشم و همفکرانش این را نمیخواهند به یاد

بیاورند. اگرچه هر کسی مختار است که انتخاب سیاسی بکند و سیاستش را هر طور که دوست دارد، تغییر بدهد، ولی بازی کردن با حرمت انسان و جعل تاریخ مجاز نیست. نسل من (نسل جوان) به غیر از ناعدالتی، فقر و فلاکت، سرکوب و خونریزی چیز دیگری را از رژیم اسلامی ندیده است. نسل من به غیر از توسری خوردن، زندان، سنگسار، خفقان، بیکاری، گرسنگی چیز دیگری را از حکومت اسلامی به یاد ندارد.

گرسنگی به معنای واقعی، نه فقط در قالب حرف و واژه. (این را همسن و سالان من در ایران و مخصوصا در کردستان میفهمند.) اینها ارمغان حکومت اسلامی به نسل من است. شاید درک این واقعیات برای هاشم و امثال او دردناک باشد از آنجا که حتی یک روز زندگی را، زیر سایه شوم جمهوری اسلامی تجربه نکرده‌اند.

ما چی داریم؟

هر آنچه که داریم، حاصل جانبازیهای انسانهای شریف، آزادیخواه و کمونیستی است که حتی یک لحظه در مقابل درندگیهای رژیمهای شاه و جمهوری اسلامی تسلیم نشده‌اند. حقانیت مبارزات آنها نسل من را پرورده کرده و این تنها امیدی است که نسل من در خود دارد. (اعتراضات اخیر دانشجویان، پلاکاردها و شعارهایشان گواه این حقایق است) اما آنچه که به کردستان ایران برمیگردد، حضور همیشگی کومه‌له و انسانهای کمونیست، خیلی چیزها را به ما یاد داده است، اگرچه بورژوازی ایران و همدستانش با تمام قوا در تلاش برای انحراف این خط سیاسی هستند، اما اعتصاب تاریخی 16 مرداد دوباره این تجدید پیمان را بین کمونیستها و نسل من برقرار کرد. نسل من پرورده دست کومه‌له و حزب کمونیست ایران است و این تاریخ را به خوبی میداند. نسل من سیاستهای سازشکارانه و مجریان این سیاستها را مطلقا نمی‌بخشد. پیام نسل من به هاشم‌ها این است که به صف کمونیستها بپیوندید و تاریخ پرافتخارتان را دوباره احیاء کنید.

بهتر است که بحث را با یک سخن جذاب و شیرین از زنده یاد فواد مصطفی سلطانی یکی از رهبران کمونیست و برجسته جنبش توده‌ایی در کردستان (کومه‌له)، تمام کنم. "روزی که خورشید تابناک حزب کمونیست ایران طلوع میکند، روز رستاخیز سرخ زحمتکشان را نوید میدهد و آن روز، روز آب شدن برفهای ستم است. رفقا خورشید را بجنبانیم، بگذار مرتجعین و فرصت‌طلبان زوزه بکشند آنچه می‌بینیم اوج تکامل انقلاب است." "از سخنان رفیق فواد مصطفی سلطانی سال 1353"

2) سازمان "انقلابی" زحمتکشان کردستان ایران، با توجه به سیاستهای کاملاً راست و ارتجاعی‌اش بخودی خود نمیتواند انقلابی باشد. بنابراین من از کلمه "انقلابی" آن صرف نظر میکنم.

3) (سرنوشت تراژیک شکست‌خوردگان، نوشته صلاح مازوجی، عضو کمیته مرکزی کومه‌له و حزب کمونیست ایران